

حسین دهشیار\*

## آمریکای باراک اوباما: درهم فروریزی اسطوره‌های سه گانه

۱۹

### چکیده

به عقیده نویسنده مقاله به واسطه شرایط نامساعد اقتصادی و نیز ناتوانی آمریکا در تثبیت امنیت در عراق، باراک اوباما در آمریکا به قدرت رسید. اوباما اعلام کرد که سیاست پساجانبداری (Post Partisan)، میانه روی سیاسی و اکثریت دائمی دموکرات‌ها در دوران او فرصت ظهور یافت. اما هر سه این اسطوره‌ها در کمتر از یک سال فرو ریختند. اقدام دموکرات‌ها برای تصویب قانون بسته محرک اقتصادی ۷۸۷ میلیارد دلاری، قانون لایحه سقف و خرید و فروش برای کاهش گازهای گلخانه‌ای و بالاخره تصویب لایحه بیمه درمان همگانی موجب شد تا اسطوره‌های سه گانه فرصت تجلی نیابند. نویسنده نتیجه می‌گیرد که نگاه جناحی اوباما، شکاف عظیمی در جامعه ایجاد کرده است و این برای کمتر کسی قابل پیش بینی بود که باراک اوباما در پی یک سال حکم‌رانی چنین دستاوری برای جامعه آمریکا داشته باشد.

**کلید واژگان:** اسطوره‌های سه گانه، لایحه سقف و خرید و فروش، قانون بسته محرک اقتصادی، پساجانبداری سیاسی، اکثریت دائمی دموکرات‌ها، میانه روی سیاسی

\* دکتر حسین دهشیار، استادیار روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی است. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال دهم، شماره ۳ و ۴، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، صص ۴۵-۱۹.

شرایط بحرانی اقتصادی و نظامی گریزی جز این مردم آمریکا باقی نگذاشته بود که به انتخاب باراک اوباما به عنوان نخستین رئیس جمهور سیاه پوست در تاریخ کشور خود رأی دهند. پس از نزدیک به نیم قرن او به عنوان نخستین سناتور پای به کاخ سفید گذاشت. سقوط سمبل اقتدار وال استریت، بنگاه مالی لمن برادرز\* به دنبال اعلام ورشکستگی در سپتامبر سال ۲۰۰۸، رکود اقتصادی را که از سال ۲۰۰۷ آغاز گشته بود، به کلیت حیات اجتماعی منتقل کرد. ناکامی ملموس رهبران سیاسی در فاز دوم عملیات در عراق به دنبال موفقیت در مرحله نخست سیاستها یعنی ایجاد امنیت و بیرون آوردن سربازان آمریکایی، عملکرد و مشروعیت ساختار سیاسی را با بحران فزاینده ای مواجه ساخت.

در بطن این دو بحران توأمان بود که فرصت شکل گیری سه اسطوره به وجود آمد. در شرایط عادی هیچ گاه این اسطوره ها شکل نمی گرفتند؛ چرا که ماهیت قدرت سیاسی در آمریکا، پویایی ارزشهای سیاسی و منفعت محوری سیاسی رای دهندگان از نظر ساختاری موانع مهمی در این زمینه به حساب می آیند. سوال اصلی که در ذهن بسیاری از آمریکایی هاست به چرایی کاهش شدید محبوبیت رئیس جمهور، قلت یافتن گسترده «اشتیاق حزبی» در بین دموکرات ها، و تقویت گسترده نظریه مربوط به احتمال از دست رفتن اکثریت دموکرات در مجلس نمایندگان می باشد. سیاستهای رئیس جمهور در رابطه با تثبیت سیاست بسته محرک اقتصادی، نادیده انگاشتن مطلق حزب مخالف، حمایت از لایحه «سقف و خرید و فروش»\*\* در رابطه با پخش گاز کربن با وجود مخالفت همه جانبه حزب مخالف و تقاضای برقراری بیمه درمان همگانی بدون در نظر گرفتن مخالفت مطلق حزب رقیب، بی تردید می توانند پاسخی برای این پرسشها باشند. در حال حاضر سیاستهای باراک اوباما در کنار کیفیت فرایند سیاست گذاری نقش تعیین کننده ای در شکل دادن به شرایط ملتهب جامعه آمریکا پس از گذشتن یک سال از حضور او در کاخ سفید دارند. اسطوره ها که برخاسته از شرایط بحرانی بودند، در برابر واقعیات سیاسی، ارزشی و ساختاری و الزامات قانون اساسی درهم فرو ریختند.

\* Lemman Brathers

\*\* Cap and Trade

## بحران فضای مناسب برای ایده‌گرایی

ماهیت، عمق و گستره گسلهای سیاسی در آمریکا در دهه‌های اخیر تفاوت چندانی نکرده است. بر روی طیف سیاسی، ۳۵ تا ۴۰ درصد شهروندان خود را محافظه‌کار و ۲۰ تا ۲۵ درصد لیبرال می‌دانند. حدود ۳۰ درصد از شهروندان نیز خود را مستقل می‌نامند.<sup>۱</sup> لیبرال‌ها و محافظه‌کاران مانند همیشه در ارزیابی، تعریف و تفسیر سیاستها و پدیده‌ها نگاه ایدئولوژیک را معیار قرار می‌دهند. به همین روی، هر سیاستی که تنها به یکی از این دو جناح فکری متکی، به شدت بحران‌آفرین می‌شود. اما وجود تعداد زیادی از رای‌دهندگان مستقل سبب می‌شود که هر سیاستی که درصد قابل قبول و مورد نیاز حمایت را از بین لیبرال‌ها و محافظه‌کاران جلب نکند، برای تبدیل شدن به قانون به شدت نیازمند جلب نظر رای‌دهندگان مستقل باشد. به همین دلیل، متعادل شدن چشم‌انداز سیاستمداران و حرکت آنان از دو انتهای قطب سیاسی به سوی مرکز طیف ضروری می‌نماید. با توجه به این واقعیت است که می‌توان گفت مستقل‌ها به یک بلوک قدرتمند سیاسی - انتخاباتی تبدیل شده‌اند. پس به رغم شفاتر بودن ارزشهای محافظه‌کار و لیبرال، به دلیل سیال بودن مستقل‌ها در رابطه با حمایت، رهبران سیاسی، سقوط و صعود را سریع‌تر تجربه می‌کنند. داشتن اکثریت در کنگره این امکان را به وجود می‌آورد که قوانین رنگ و بوی حزبی به خود بگیرند، اما به همان نسبت هم نیاز بیشتری شکل می‌گیرد که سیاستها در کوتاه مدت و هر چه سریع‌تر به نتایج ذکر شده برسند؛ چرا که در غیر این صورت منجر به بسیج پایگاه حزب مخالف، تشدید بی‌علاقگی در بین طرفداران حزبی و جبهه‌گیری گروههای رای‌دهنده مستقل می‌شود.<sup>۲</sup>

در بطن این واقعیات بود که باراک اوباما تلاش برای رسیدن به کاخ سفید را پی گرفت. رکود اقتصادی که از سه ماهه آخر سال ۲۰۰۷ شروع شده بود و مرگ بیش از چهار هزار نظامی در کشور عراق، شرایط انتخاباتی مناسبی را برای پیروزی باراک اوباما فراهم آورده بود. سقوط مراکز مالی و اقتصادی که در سپتامبر ۲۰۰۷ جلوه‌ای فزاینده یافت، منجر به «خالی شدن اکسیژن» از هوای تنفسی جامعه گشته بود. در عین حال دموکرات‌ها افکار عمومی منفی جهان به ویژه غرب نسبت به عملکرد بین‌المللی آمریکا را برجسته می‌نمودند. دموکرات‌ها به رهبری باراک اوباما معتقد بودند که آمریکا آنچه را که در طول ۴۴ سال دوران

جنگ سرد با تکیه بر رهنامه رییس جمهور اهل میسوری با صرف هزینه‌های فراوان مالی و انسانی کسب کرده بود، به دلیل نادیده انگاشتن توصیه‌های متحدان در پایتخت‌های اروپایی و حمله به عراق بر پایه ادعاهای نادرست در طول هشت سال گذشته کاملاً از دست داده است. در قلمرو داخلی برای مردم آمریکا توضیح داده شد که هشت سال شکوفایی اقتصادی و برقراری تراز بازرگانی در دوران بیل کلینتون پس از نزدیک به دو دهه، به علت سیاست‌های غلط جمهوری خواهان بر باد رفته است. جایگاه اقتصادی و جایگاه هنجاری به شدت صدمه دیده بود و نیاز به یک چشم انداز جدید، منطق فلسفی جدید و نیروی جدید احساس می‌شد. اگر چه جمهوری خواهان به توجیه سیاست‌های هشت سال اول هزاره جدید پرداختند و هر چند که صحبت از گذرا بودن شرایط بحرانی داشتند، اما آگاه بودند که احساس عمیق نیاز به تغییر وجود دارد. رای دهندگان جمهوری خواه هر چند در قلمرو سیاست خارجی با دخالت در عراق همراه بودند و ضرورت صبر را توصیه می‌کردند، اما در قلمرو سیاست اقتصادی به شدت معتقد به نادرستی برنامه‌های دنبال شده بودند و خود را همراه لیبرال‌ها و مستقل‌ها می‌یافتند. رای دهندگان جمهوری خواه سیاست کاهش مالیات‌ها را در راستای اصول و بنیادهای حزبی می‌دانستند، اما با افزایش هزینه‌های دولت فدرال و کسری بودجه به شدت مخالفت کردند. این اعتقاد وجود داشت که سیاست‌های اقتصادی در دوران جورج دبلیو بوش در تعارض کامل با منطق «اقتصاد مبتنی بر عرضه»<sup>\*</sup> قرار داشته است.

اصل اقتصادی حزب که در دوران رونالد ریگان اعتباری روشنفکرانه یافته بود، کاهش هزینه‌های فدرال، همراه با کاهش مالیات‌ها را اصل لازم برای حیات پویای اقتصادی قرار داده بود.<sup>۳</sup> حزب جمهوری خواه دچار شکاف کامل شده بود و این «شکاف اشتیاق»<sup>\*\*</sup> را میان دموکرات‌ها و جمهوری خواهان ایجاد کرده بود. دموکرات‌ها با اشتیاق کامل به روز انتخابات می‌نگریستند، در حالی که جمهوری خواهان علاقه‌ای برای حضور نداشتند. محافظه کاران مالی به افزایش هزینه‌های فدرال در دوران هشت ساله جورج دبلیو بوش به شدت معترض بودند. محافظه کاران فرهنگی به ناتوانی دولت در طول هشت سال برای تصویب لایحه تعریف

\* Supply Side Economy

\*\* Enthusiasm Gap

از دواج در کنگره معترض بودند. محافظه کاران آزادی خواه به محدودیت اعمال شده بر آزادیهای فردی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر معترض بودند. تنها گروهی که از بین شاخه های مختلف محافظه کار حزب جمهوری خواه نسبت به دولت جورج دبلیو بوش احساس احترام می کرد، عقابهای حزب بودند که به شدت حامی حمله نظامی به عراق و استقرار نیروها در این کشور بودند. با توجه به چنین شکاف عمیقی بین محافظه کاران، پر واضح بود که رای دهندگان حزب به طور کامل در حالت تدافعی باشند و رغبتی برای شرکت موثر در انتخابات نداشته باشند. با توجه به منفعل شدن جمهوری خواهان، جامعه در مسیری قرار گرفته بود که مترصد چرخشی ۱۸۰ درجه ای بود. مستقل ها که از یک سو جنگ عراق را در تمامی ابعاد آن غیر ضروری، مخالفت جهانی با آمریکا در صحنه جهانی را ناخوشایند و شرایط اقتصادی را اسفناک تصویر می کردند و از سویی دیگر احیای جامعه آمریکایی را حیاتی می دانستند، هم گام با دموکرات ها در کنار موضع انفعالی محافظه کاران نیاز به تغییر معادلات حاکم را ضروری یافتند. در چنین فضایی که دقیقاً مشخص بود رای دهندگان از چه ناراضی هستند، اما تصویر روشن و معینی از آینده به وضوح ایده آل وجود نداشت، باراک اوباما بدون کمترین تجربه اجرایی و بیشترین بلاغتها و ایده الهها در صحنه فعال شد.

### سمبل حیات روشنفکری

در شرایطی که فضای آرمان گرایی جامعه را اشباع کرده بود، کمترین توجهات به ویژگیهای سیاسی، بنیانهای ارزشی و عملکردهای اجتماعی باراک اوباما معطوف شد. آنچه مرکزیت یافت و معیار ارزیابی قرار گرفت، توانمندیهای بلاغی او و سوء سیاستهای رهبر حزب جمهوری خواه در کاخ سفید بود. ایده آلیسم بر عمل گرایی غالب شد و برای جامعه شرایطی رقم خورد که در سال ۱۹۸۰ رقم خورده بود؛ با این تفاوت که فردی که کاخ سفید را نشانه رفته بود، سابقه حضور در بالاترین سطوح سیاست حزبی را از سال ۱۹۶۴ به بعد در عقبه خود داشت. ضمن اینکه بالاترین مقام اجرایی در دومین ایالت بزرگ کشور را تجربه کرده بود. آمریکا در دوران جیمی کارتر نه تنها در صحنه جهانی تحقیر شده بود، بلکه در صحنه داخلی هم ناتوان از مبارزه با دو مشکل توأمان تورم و بیکاری<sup>۴</sup> بود. تک تیرانداز هالیوودی و کابویی

به نام رونالد ریگان که سمبل و نماد گذشته با افتخار کشور بود، وعده آمریکایی متفاوت و سرفراز را به رای دهندگان داد. در سال ۲۰۰۸ نیز از نظر ماهیت بحران و الزامات روانی شرایطی مشابه رقم خورد. هرچند که شخصیت ایفاکنندگان نقشها به شدت متفاوت بود. کابوی تگزاسی که در سامان دهی به اوضاع داخلی و بین المللی از خود ناتوانی فزاینده ای به نمایش گذاشته بود، مردم را تشنه ظهور رهبری ایده گرا نمود.

اما برخلاف رونالد ریگان که سمبل تاریخ سلحشوری و جکسونی آمریکا بود، باراک اوباما نماد حیات روشنفکرانه آمریکاست. لیبرال ها و مستقل ها در کنار پذیرش گریزناپذیر محافظه کاران، شعار «تغییر» را مطلوب ترین یافتند و این گفته باراک اوباما را که «بله ما می توانیم»، مبنای ارزیابی خود قرار دادند و به چالش، نقد و بررسی خط مشیها و سیاستهای اعلام شده به وسیله او نپرداختند. تز و ایده رم امانول\* از هم فکran شیکاگویی باراک اوباما و عضو مجلس نمایندگان منطق انتخاباتی باراک اوباما قرار گرفت و او در بطن بحران اقتصادی و نظامی به تصویر جامعه ای پرداخت که کمترین شباهتی با حال داشت؛ رم امانول می گفت: «هرگز نباید اجازه داد که یک بحران مورد استفاده قرار نگیرد. بحرانها در واقع فرصتهایی هستند که اجازه و فرصت اقدامات بزرگ را می دهند.» این بحران در عین حال این فرصت را برای مردم فراهم آورد که به «پالودگی تاریخی» بپردازند.

آبراهام لینکلن، وکیلی از ایالت ایلوی نویز، با وجود مخالفت شدید مردم به مقابله با برده داری پرداخت و جنگ شمال و جنوب را پی ریخت و سرانجام نیز جان خود را در راه آرمانهای متعالی قربانی کرد، هر چند که تبعیض نژادی برای دهه های متمادی استمرار یافت.<sup>۵</sup> مردم آمریکا رفتار لینکلنی را اختیار کردند، هر چند که برخلاف آبراهام لینکلن که به اسلحه متوسل شد آنان به رای خود متوسل شدند. مردم در سال ۲۰۰۸ با انتخاب نخستین سیاه پوست در جهان غرب به مقام رییس قوه مجریه، پس از دهه های متمادی به ایده آلهای آبراهام لینکلن جامه عمل پوشاندند. ۵۲٫۹ درصد رای دهندگان یعنی ۶۹٫۵ میلیون نفر - ۹٫۵ میلیون نفر بیشتر از کسانی که به جان مک کین رای دادند- رای خود را نصیب باراک اوباما کردند. رای دهندگان با رای خود از یک سو نشان دادند که خواهان بهبود شرایط

\* Rahm Emanul

اقتصادی در داخل و خروج نیروهای آمریکایی از عراق و بهبود شرایط سیاسی کشور هستند. از سویی دیگر، با رای خود درصدد برآمدند که به «پاک شویی گناه تاریخی پدران» خود بپردازند و فضای روانی متفاوتی برای جامعه رقم بزنند. آنان با انتخاب سیاه پوستی از ایالت ایلی نویز- در سال ۱۸۶۱ رییس جمهوری از این ایالت بود و جنگ داخلی را برای از بین بردن برده داری شروع کرد- درصدد برآمدند تا توان کاستیهای اخلاقی و انسانی گذشتگان را بپردازند. باراک اوباما با وجود اینکه از بسیاری جهات به ویژه تجربه سیاسی فاقد الزامات ضروری برای انتخاب شدن بود، به کاخ سفید راه یافت. او هنگام حضور در سنای ایالتی، ۱۳۰ بار در هنگام رای گیری در مورد لوایح، به جهت گیری خاصی نکرد و تنها رای «حاضر» داده بود.

مردم آمریکا به ویژه کسانی که رای خود را برای شعار تغییر به صندوقها ریختند، تمام کاستیهای اجرایی، فردی و سیاسی او را نادیده گرفتند تا از یک سو هر چه سریع تر شاهد بهبود شرایط سیاسی، اقتصادی و نظامی باشند و از سویی دیگر «طهارت نژادی» را حیات دهند. شور و شوق، موجب تحمیل منطق ایده آلهها بر عمل گرایی شد. حتی کسانی که در انتخابات به فرد بازنده رای داده بودند، خوشحالی خود را پنهان نمی کردند؛ چرا که این رای و این فرد سبب شده بود که آنان نسبت به جامعه و کشور خود احساس بهتر و انسانی تری بیابند. در بطن این منطق گریزی و حاکمیت احساسات، سه اسطوره شکل گرفت. بسیاری به بسط این نظریه پرداختند که شاهد «اکثریت دایمی دموکرات ها» در ساختار قدرت سیاسی خواهیم بود، و حاکمیت انتخاباتی دموکرات ها در ایالات شمالی، شمال شرقی و سواحل غربی به مانند دهه های اخیر خدشه ناپذیر خواهد ماند. در کنار این واقعیت، از این پس شاهد خواهیم بود که حزب دموکرات در ایالات مرزی (حد فاصل شمال و جنوب) و ایالات کوهستانهای راکی و غرب میانه، نه تنها توان رقابت با جمهوری خواهان را خواهد داشت، بلکه در بعضی از جغرافیایها به برتری انتخاباتی در حال دگرگون کردن دست خواهند یافت. با توجه به اینکه مهاجران اسپانیایی زبان با ورود خود ترکیب جمعیتی این ایالات را به ضرر سفیدپوستان عوض کرده اند و با توجه به اینکه این گروه نژادی-زبانی بیشتر مستعد رای دادن به نفع حزب طرفدار دولت رفاهی هستند، بحث و اظهار نظر راجع به اکثریت دایم

صلابت روشنفکرانه یافت و از جذابیت نظری برخوردار شد.

باراک اوباما پیوسته از این صبحت می کرد که او سمبل آینده سیاسی متفاوتی است که در برابر آمریکا قرار گرفته است و حضور او در بالاترین مقام اجرایی فدرال به معنای آغاز دوران «پسا جانبداری سیاسی» خواهد بود. این نوید داده شد که از این پس در قلمرو قانونگذاری جامعه و دغدغه های مردم مبنای سیاست گذاری اعضای کنگره و رییس جمهور خواهد بود و کنگره و رییس جمهور، الزامات حزبی و مولفه های ایدئولوژیک را معیار تصمیم گیری و قانون گذاری قرار نخواهند داد.

اسطوره سوم بر مبنای این گفته باراک اوباما بود که رییس جمهور «مرکز طیف سیاسی» خواهد بود و میانه روی<sup>۷</sup> اساس حیات دهنده ارزیابیها، خط مشیها و عملکردها در هر دو سوی خیابان پنسیلوانیا خواهد بود. تمام نظراتی که به وسیله طیفهای مختلف سیاسی بیان می شوند، جدا از بار ارزشی آن به عنوان داده وارد فرایند تصمیم گیری خواهند شد. ورود باراک اوباما به کاخ سفید در ۲۰ ژانویه سال ۲۰۰۹ به یک باره تفاوت واقعیات انتخاباتی و حکومتداری را به صحنه آورد و در هم فروریزی آرمان خواهی به تدریج آغاز گشت.

#### لیبرالیسم صنعتی، لیبرالیسم هویتی، لیبرالیسم سبز

باراک اوباما با این نیت و هدف پا به کاخ سفید گذاشت که در تاریخ آمریکا از او به عنوان رهبری یاد شود که تنها تعداد معدودی از روسای جمهور آمریکا از جایگاهی مشابه جایگاه او برخوردارند. این موضوع برای او این هیچ گونه جذابیت روشنفکرانه و اغنای روانی ندارد که برای همیشه در تاریخ آمریکا تنها به این خاطر از او یاد شود که نخستین رییس جمهور سیاه پوست کشور بوده است. این جایگاه فاقد صلابت فردی و اقتدار شخصیتی است. آنچه در این رابطه مطرح می شود، رنگ پوست است و نشانی از اعتبار ارزشی، برجستگی شخصیتی و تأثیرگذاری سیاسی ندارد. باراک اوباما در مدت سه سالی که در سنای آمریکا به فعالیت مشغول بود با وجود اینکه کمترین نقشی در شکل دادن به قوانین و محتوای آنها داشت، اما به جهت ماهیت چشم اندازهای فکری و مبانی ارزشی به عنوان لیبرال ترین عضو سنای آمریکا مطرح بود. این واقعیتی بود که تعداد اندکی از رای دهندگان



به آن توجه کرده و برای آن اهمیت قابل شدند.

فرانکلین روزولت با اقدامات خود در دهه ۱۹۳۰ پس از وقوع رکود بزرگ اقتصادی، سمبل لیبرالیسم در آمریکا است. او سرمایه داری در آمریکا را با تعدیل جنبه های آدام اسمیتی آن و معرفی ارزشهای کینزی، به سوی سرمایه داری رفاهی اروپای غربی سوق داد. بر اثر اقدامات او بود که سرمایه داری در آمریکا به دنبال پایان جنگ دوم جهانی سلامت خود را باز یافت. آمریکا پس از سال ۱۹۴۵ از پویایی اقتصادی، ثبات مدیریتی و کارگری لازم برای رهبری جهان غرب و تبدیل شدن به الگوی اقتصادی برای مبارزه موجودیتی با اتحاد جماهیر شوروی - الگوی اقتصاد برنامه ریزی دولتی - برخوردار شد. فرانکلین روزولت، لیبرالیسم مدرن اروپایی را به آمریکا آورد. او ائتلاف اتحادیه های کارگری، سیاه پوستان، سفیدهای فقیر در مناطق روستایی و ساکنان مناطق شهری را پایگاه اجتماعی لیبرالیسم مدرن در آمریکا قرار داد. حضور سیاسی این ائتلاف در عرصه سیاسی به ویژه در کنگره آمریکا، به استثنای چند سال در دوران ریاست جمهوری دوایت آیزنهاور، بسیاری از جنبه های لیبرالیسم مدرن و رفاه محور را در فضای داخلی نهادینه ساخت.

۲۷

باراک اوباما در قرن بیست و یکم برای خود مأموریتی مشابه فرانکلین روزولت در قرن بیستم قابل است. فرانکلین روزولت، لیبرالیسم اروپایی را در بعد صنعتی آن که حاصل مبارزات و منازعات قرن نوزدهم در اروپا بود به آمریکا آورد. لیبرالیسم صنعتی که وارد آمریکا شد رفاه محور بود و به دغدغه های اقتصادی توجه داشت. باراک اوباما در طول دوران حضور خود در هاروارد به شدت تحت تأثیر گرایشهای پیشرو و تحلیلهای مارکیستی چپ سیاسی در اروپا در رابطه با نقش دولت و کارکردهای این ساختار قرار گرفته است او در هنگام انتخابات به وضوح و شفافیت فراوان بیان داشت که می خواهد در تاریخ آمریکا از او به عنوان رئیس جمهوری یاد شود که «دگرگون کننده»\* بوده است. جورج واشینگتن، آبراهام لینکلن، فرانکلین روزولت و رونالد ریگان از معدود رهبرانی هستند که در تاریخ آمریکا این صفت را یدک می کشند. «رهبر دگرگون کننده» در تاریخ معاصر آمریکا که تبدیل به معیار و الگوی باراک اوباما شده است، یکی از محافظه کارترین روسای جمهوری این کشور و سمبل حزب

\* Transformational

جمهوری خواه یعنی رونالد ریگان است. اگر چه رونالد ریگان متعلق به قطب متضاد سیاسی و ارزشی است، اما با توجه به اینکه باراک اوباما در دوران زندگی خود در دهه هشتاد به طور مشخص سیاستهای او را تجربه کرد، به شدت متأثر از اوست. اوباما می خواهد همان نقشی را بازی کند که هنرپیشه فرماندار کالیفرنیا و رییس جمهور سابق به ایفای آن در یک چارچوب ارزشی متفاوت پرداخت.

فرانکلین روزولت لیبرالیسم صنعتی - رفاهی اروپا را به آمریکا آورد و اینک باراک اوباما به عنوان رییس جمهور در صدد است تا لیبرالیسم هویتی و سبز محور اروپا را در آمریکا نهادینه سازد و ماهیت حیات سیاسی کشور را کاملاً در جهتی متفاوت حرکت دهد. باراک اوباما برای تحقق ایده آلهای خود از همان زمان ورود به کاخ سفید، به پی ریزی سیاستی دو ریلی پرداخته است. از یک سو او در تلاش است مفهوم دولت رفاهی را بسط دهد و سیاستهای محیط زیستی و اقتصاد سبز - محور را در بدنه جامعه استوار سازد، و از سویی دیگر نظریه «دیگ هضم کننده»<sup>\*</sup> را که صفت فرهنگ آنگلو ساکسون است، در هم فرو ریزد و فرهنگ و جامعه ای را حیات دهد که مبتنی بر هم سانی و هم سنگی ارزشهای متفاوت و در تعارض با ارزشهای غربی است.

در طول مبارزات انتخاباتی، باراک اوباما به کرات صحبت از تغییر کرد، ولی آنچه او به عمد و قصد انجام نداد و رای دهندگان و صاحبان قلم به دلایل احساسی، ارزشی و ساختاری ضرورتی برای پرسش نیافتند، ماهیت این تغییر بود. اعضای تیم انتخاباتی او به رهبری دیوید اکسلورد<sup>\*\*</sup> که بیشتر متعلق به لیبرال ترین بخش حزب دموکرات هستند، به طور کامل از این موضوع آگاه بودند که به علت ترکیب ارزشی جامعه آمریکا در صورتی که بخواهند به طور واضح و مشخص به تعریف آنچه در نظر دارند بپردازند، حتی با وجود شرایط نامساعد کشور و شرایط نامطلوب بین المللی به کاخ سفید راه نخواهند یافت. این نظر که هدف وسیله را توجیه می کند و استالین و هیتلر و جاهتی خاص به آن دادند، از نظر تئوریک و عملیاتی برای طراحان راهبرد انتخاباتی باراک اوباما کاملاً عقلانی جلوه نمود. نیاز به کسب آرامش

\* Melting Pot  
\*\* David Axelrod

اخلاقی از طریق انتخاب نخستین سیاه پوست به عنوان رییس جمهور و ضرورت تغییر سیاستهای اقتصادی، غلبه شور و هیجان بر نقد را برای رسانه‌ها و بسیاری از نخبگان قابل قبول نمود. اصول اقتصاد کینزی پس از سه دهه دوباره حیات بخش سیاستهای اقتصادی قرار گرفت. مفاهیم و تفسیرهای «اقتصاد مبتنی بر تقاضا»<sup>\*</sup> که با شور و شوق فراوان به وسیله سیاستمدارانی از چون جک کمپ به عنوان پایان درک سوسیالیستی اروپایی از ساز و کارهای بازار، فاقد مشروعیت گشته بودند، اعتبار دوباره یافته‌اند. تفسیرهای اقتصادی روزنامه وال استریت ژورنال به یکباره پس از چندین دهه جایگاه مرجع و معیار خود را از دست یافته می‌یابند. اندیشه‌ها و تفکرات اقتصادی روزنامه نیویورک تایمز که به وسیله اقتصاددانان برنده جایزه نوبل مطرح می‌شوند، به تورات کاخ سفید تبدیل شده‌اند. میلتن فریدمن امروزه در کنار مرگ فیزیکی، به مرگ روشنفکرانه نیز دچار شده است.

### سه سیاست کلیدی کاخ سفید

بنیانگذاران آمریکا که طراحی قانون اساسی را بر عهده داشتند، بر این باور بودند که تمرکز قدرت سیاسی به هر شکلی نكوهیده است؛ چرا که فرصت مصالحه را که اساس پویایی سیاسی هر جامعه‌ای است، به شدت محدود می‌کند.<sup>۸</sup> آنچه امروزه در گستره سیاسی آمریکا قابل مشاهده است، این است که تمرکز قدرت سیاسی در دستان حزب دموکرات است. این حزب اکثریت مطلق را در مجلس نمایندگان و سنا که اهرمهای قانون گذاری هستند، در اختیار دارد و قوه مجریه نیز در اختیار کاندیدای این حزب است. دموکرات‌ها در مجلس نمایندگان از اکثریت مطلق ۲۵۷ نفری در برابر ۱۷۸ عضو حزب جمهوری خواهان برخوردار هستند. اعضای دموکرات حزب دموکرات در سنا ۵۸ نفر است، هر چند که دو عضو مستقل نیز دارای ارزشهای لیبرال هستند و با توجه به تعداد ۴۰ نفری حزب جمهوری خواه اکثریت مطلق را در اختیار خود دارند. کنترل مطلق قوه قانون گذاری شرایطی را به وجود آمده است که باراک اوباما بتواند سیاستها و خط مشیهای را دنبال کند که شاید در شرایط متفاوت در عملی کردن آنها مکث می‌کرد.

\* Demand Side Economy

در نخستین گام، در قلمرو اقتصادی به دنبال تقاضای باراک اوباما و تاکید یکپارچه دموکرات‌ها یک بسته محرک اقتصادی (Stimulus) به ارزش ۷۸۷ میلیارد دلار به تصویب رسید. دولت اعلام کرد که به علت شرایط بحرانی، ضرورت فراوان برای مداخله مستقیم در حیات اقتصادی وجود دارد تا بتوان سلامت را به جامعه بازگرداند. در چارچوب نظریه‌های کینزی، فعالیت اقتصادی دولت منجر به ایجاد اشتغال و به تبع آن رشد اقتصادی می‌شود. تمامی اعضای حزب جمهوری خواه در مجلس نمایندگان به این لایحه رای منفی دادند و اعضای حزب در سنا نیز بسته محرک اقتصادی را مضر یافتند. شهروندان دارای گرایش مستقل که ذهنیت اقتصادی آنان مبتنی بر ضرورت هم‌تراز بودن هزینه‌ها و درآمدهای حکومت فدرال است، نگرانی فزاینده خود را از تأثیر این بسته اقتصادی بر کسری بودجه ابراز کردند. از سال ۱۹۹۲ مستقل‌ها به یک نیروی سیاسی یکپارچه و ثابت در سیاست آمریکا تبدیل شده‌اند. راس پروکاندیدای مستقل ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۲، با مطرح کردن اهمیت اصل موازنه بودجه به عنوان ابزار و عامل تعیین‌کننده سلامت اقتصادی، به مستقل‌ها هویتی متمایز از دو حزب اعطا کرد. در سال ۱۹۹۲ برای نخستین بار در طول تاریخ آمریکا، حزب سومی توانست به بیش از ۱۹ درصد آرا در انتخابات ریاست جمهوری دست یابد.<sup>۹</sup> جمهوری خواهان با کاهش مداوم مالیات‌ها و بدون توانایی و جسارت سیاسی برای کاهش هزینه‌ها، گزینه‌ای جز کسری بودجه را امکان‌پذیر نمی‌سازند. دموکرات‌ها با افزایش برنامه‌های رفاهی بدون کاهش هزینه‌ها مانند جمهوری خواهان مسیر عدم تراز اقتصادی را دنبال می‌کنند. در بین این دو طیف مستقل‌ها با تاکید بر اصل موازنه تراز اقتصادی به یک نیروی منسجم و تأثیرگذار تبدیل شده‌اند. تصمیم باراک اوباما مبنی بر دخالت هر چه بیشتر دولت در حیات اقتصادی کشور از طریق سیاست‌های مالی که بسته محرک اقتصادی سمبل آن است، مخالفت همه جانبه جمهوری خواهان در کنگره و تردید فزاینده رای‌دهندگان مستقل به خصوص مستقل‌های ساکن حومه شهرهای مهم را به دنبال داشته است. افزایش نقدینگی به میزان ۷۸۷ میلیارد دلار بدون اینکه منبع درآمدی برای آن تصور شده باشد، به معنای افزایش حجم کسری بودجه است.

در حال حاضر به دلیل ۷۰۰ میلیارد دلاری که دولت برای جلوگیری از سقوط

شرکتهای عظیم ماشین سازی به ویژه جنرال موتورز پرداخت نمود، و میزان ۷۸۷ میلیارد دلار بسته محرک اقتصادی، کسری بودجه به میزان تقریبی یک هفتم تولید ناخالص مالی رسیده است. برای تأمین کسری ۱,۴ تریلیون دلاری، دولت باراک اوباما مجبور به صدور هر چه بیشتر اوراق قرضه خزانه داری و فروش آن شده است. دولتهای چین و ژاپن از عمده خریداران این اوراق هستند. نزدیک به ۸۰۰ میلیارد دلار از این اوراق در اختیار چین و نزدیک به همین تعداد از اوراق وزارت دارایی در اختیار کشور ژاپن می باشد. زمانی که باراک اوباما به ریاست جمهوری انتخاب شد، کسری بودجه فدرال ۴۲۲ میلیارد دلار بود که اینک به ۱,۴ تریلیون دلار رسیده است. در زمان انتخاب او بدهکاری ملی حدود ۶,۳ تریلیون دلار بود که در شروع سال ۲۰۱۰ به میزان ۷,۵ تریلیون دلار رسید.

یکی از دلایل اصلی پیروزی باراک اوباما و راه یابی او به کاخ سفید حمایت همه جانبه مستقل ها از او بود. برای رای دهندگان مستقل بیش از هر چیزی مسئله سلامت اقتصادی مهم است. از دید این گروه از رای دهندگان که اینک جایگاه بسیار کلیدی در حیطه سیاست آمریکا یافته اند، تراز مالی و به عبارتی به حداقل رساندن کسری بودجه و بدهکاری ملی از مهم ترین اولویتهاست. در حال حاضر، بیشترین میزان سرخوردگی سیاسی در صحنه سیاسی آمریکا در میان این گروه به چشم می خورد؛ چرا که سیاستهای حزب دموکرات در کاخ سفید و کنگره به طور کامل در تعارض با اولویتهای آنان است. در کنار آنها، جمهوری خواهان نیز به یکباره و سریع تر از آنچه انتظار می رفت، متوجه شده اند که سیاستها و ارزشهای اقتصادی فریدمنی که از آغاز دهه ۸۰ مقبولیت یافته بود، دچار حملات آسیبهای شدید شده است. تمامی جمهوری خواهان به بسته محرک و مشوق اقتصادی رای منفی دادند. در حالی که رای تمامی دموکرات ها به آن مثبت بود. باراک اوباما در نخستین تصمیم گیری مهم داخلی بر خلاف وعده های انتخاباتی مبنی بر اتخاذ شیوه های پسا جانبداری سیاسی و سیاست گذاری از مرکز، رفتاری کاملاً سنتی در قلمرو سیاست در پیش گرفت و در چارچوبی ایدئولوژیک و با تکیه بر اکثریت مطلق دموکرات ها در مجلس و سنا و بدون کمترین تلاش واقعی برای توجه به نظرات حزب جمهوری خواه، به دیکته کردن نظرات جناح لیبرال حزب خود پرداخت و مخالفتها را نادیده گرفت. او با به صحنه آوردن شعار تغییر در طول مبارزات انتخاباتی، به صراحت اعلام کرد

که او نه به جهت رنگ پوست، بلکه شیوه‌هایی که به کار خواهد گرفت، رییس جمهوری متفاوت خواهد بود. برخلاف سیاستهای روسای جمهور سابق در طراحی و تصویب خط مشیها به نظرات و نیازهای گروههای سیاسی مختلف گوش خواهد کرد و از اتخاذ سیاستهایی که در برگیرنده یک حزب خاص یا یک ارزش خاص باشد، به جد خودداری خواهد نمود. او می‌خواهد نه نماینده یک حزب در کاخ سفید، بلکه رییس جمهور مردم آمریکا باشد. مصالحه و دست دراز کردن به دو سوی دالان سیاسی کنگره اصل و اساس سیاست‌گذاری برای او در قرن بیست و یکم خواهد بود. اما سیاستمداری که قول تغییر داده و ابراز کرده بود که درگیر شدن در جدالهای کورکورانه حزبی شایسته رهبر کشور نیست، در نخستین اقدام مهم در زمینه داخلی، قانونی را امضا کرد که مخالفت مطلق حزب مخالف و ناخشنودی وسیع مستقل‌ها را یدک می‌کشید. باراک اوباما در توجیه این اقدام اعلام کرد که کشور در شرایط بحران وسیع مالی قرار دارد و بزرگ‌ترین خطری که کشور را تهدید می‌کند، نرخ بالای بیکاری (بیش از ۱۰ درصد در پایان سال ۲۰۰۹) است. از آنجایی که ساز و کارهای بازار در از بین بردن بیکاری جواب نمی‌دهد و نهادهای اقتصادی کشور به علت کمبود نقدینگی دچار ضعف کلی هستند، گریز از دخالت دولت از طریق به کارگیری ساز و کارهای مالی نیست. مشاوران باراک اوباما پس از ماه نوامبر و پیش از ورود او به کاخ سفید در ۲۰ ژانویه برای اینکه فضای ذهنی را آماده کنند، دو نمودار ارایه نمودند. یک نمودار نشانگر این بود که اگر دولت بسته محرک اقتصادی را ارایه نکند، نرخ بیکاری به ۹ درصد خواهد رسید. نمودار دیگر که براساس پی آمدهای ارایه بسته محرک اقتصادی ترسیم شده بود، نشان می‌داد که تزریق نقدینگی در قالب پروژه‌های عمرانی به کاهش نرخ بیکاری به زیر ۹ درصد تا آغاز سال ۲۰۱۲ خواهد انجامید. اما آنچه به وقوع پیوست تصویب بسته محرک اقتصادی و عدم تحقق ادعای دموکرات‌ها در کاخ سفید و کنگره بود.

دومین اقدام، تصویب یکی از موضوعات کلیدی برای لیبرال‌های مدرن بود. لیبرال‌های حزب به رهبری باراک اوباما در کاخ سفید، باربارا باکسر\* از کالیفرنیا در سنا و نانسی پلوسی\*\* از کالیفرنیا در مجلس نمایندگان، تصویب لایحه «سقف و خرید و فروش را

\* Barbara Baxer  
\*\* Nancy Pelosi

برای تداوم برتری اقتصادی آمریکا در قرن بیست و یکم در عین حفظ محیط زیست ضروری اعلام کردند. کاهش گازهای گلخانه‌ای از طریق وضع مالیات تولید گاز کربنیک و اجازه خرید و فروش گاز کربنیک پایین‌تر از سقف به کارخانه‌ها، منطق حیات بخش این لایحه بوده است. به استثنای هشت نفر جمهوری خواه تمامی اعضای حزب در مجلس نمایندگان به این قانون رای منفی دادند، در حالی که دموکرات‌ها یکپارچه رای مثبت به آن دادند. باراک اوباما اعلام کرد که تصویب این قانون برای ایجاد «شغل‌های سبز» ضروری است. با وجود تلاش‌های فراوان باربارا باکسر در سنا، به نظر می‌رسد به علت مخالفت همه‌جانبه حزب جمهوری خواه و شکاف در بین سناتورهای دموکرات امکان چندانی برای تصویب این سیاست در سنای آمریکا نباشد. باراک اوباما با ارایه بسته محرک‌های اقتصادی نشان داد که دولت رفاهی حاکم بر اروپا را بر مدل اقتصادی حاکم بر آمریکا ترجیح می‌دهد که بر عدم دخالت دولت از طریق ساز و کارهای مالی تاکید دارد. در عین حال او با حمایت همه‌جانبه از تصویب لایحه «سقف و خرید و فروش» نشان داده است که استدلال‌های سبزه‌های اروپایی (کمونیسست‌ها و سوسیالیست‌هایی که به دنبال سقوط کمونیسسم دفاع از محیط زیست را محور کلیدی فعالیت‌ها و سیاست‌های خود قرار داده‌اند) را که در دوران جنگ سرد از سیاست‌های احزاب مارکسیستی را حمایت می‌کردند، به عنوان الگو پذیرفته است. در همین چارچوب او ساختارهای صنعتی را که نمادهای اقتصاد سرمایه‌داری هستند، عامل اصلی تخریب محیط زیست می‌داند و از طریق وضع مالیات درصدد تنبیه آنها است.

محافظه‌کاران و بسیاری از مستقل‌ها برخلاف کثیری از لیبرال‌ها همواره این باور را رواج داده‌اند که آمریکا کشوری متفاوت با سرزمین‌های اروپایی است و به همین روی باید با درک این تفاوت ماهوی و شکلی، به لیبرالیسم در آمریکا ماهیتی بومی داد.<sup>۱۰</sup> اما لیبرال‌های آمریکایی بر این اعتقاد هستند که آمریکا کشوری «استثنایی» نیست و مانند هر کشور دیگری نیاز دارد که به الگو برداری از تجارب سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اروپا پردازد چرا که لیبرالیسم اروپایی از نظر ارزشی و ماهوی بسیار پیشرو و پیش‌تاز است. لیبرال‌های آمریکایی بدون اینکه به صراحت اعلام کنند، به شدت مجذوب و متأثر از جنبه‌های مارکسیستی لیبرالیسم مدرن اروپایی هستند. در مقابل محافظه‌کاران آمریکا به همان شدت

به نفی و محکوم کردن لیبرالیسم اروپایی می پردازند. حال با ورود باراک اوباما به کاخ سفید لیبرال های آمریکایی به زعم خود برای نخستین بار در طول بیش از نیم قرن به فرصتی تاریخی دست یافته اند و می توانند نخست، ارزشها و الگوهای سنتی حاکم بر سیاست، فرهنگ و اقتصاد را که به شدت متأثر از واقعیات تاریخی منحصر به فرد این جغرافیا است، برای همیشه از بین ببرند و یکپارچگی ارزشی جهان غرب را در چارچوب اصول و مبانی ارزشی لیبرالیسم مدرن- که منطبق تحلیلی و ادراکی مارکسیسم را به شدت ارج می نهد- نهادینه سازند؛ دوم، برای همیشه الگوهای اقتصادی آدام اسمیت و الگوهای هنجاری جان لاک را که مبنای فلسفی حزب جمهوری خواه و لیبرالیسم کلاسیک مورد نظر محافظه کاران است، در هم فرو بریزند و جنبه های بومی متعلق به محافظه کاری آمریکایی را از آن بگیرند.<sup>۱۱</sup> و آنان را در مسیری قرار دهند که به ایفای نقشی بسنده کنند که احزاب محافظه کار در اروپای غربی تا پیش از ظهور مارگارت تاچر به آن راضی بودند. پس از ورود باراک اوباما به کاخ سفید و عملکرد او نسبت به حزب جمهوری خواه در کنگره، نظرات مخالف در رسانه ها و اظهار نظر رهبران حزب دموکرات در کنگره درباره اینکه تظاهر کنندگان و مخالفان سیاستهای کاخ سفید متعلق به بدنه جامعه آمریکا نیستند و تنها افراطی ها هستند، به یک باره همگان به معنای واقعی شعار تغییر پی بردند.

از نظر لیبرال ها باراک اوباما بهترین پنجره ای است که می توان از طریق آن سیاستها و ارزشهایی را پیاده کرد که برای دهه ها خواهان قانون شدن آنها بوده اند. آنها می خواهند تا زمانی که این پنجره باز است از تمامی ابزارها و اهرمهایی که در اختیار دارند استفاده کنند. به همین روی است که رهبری حزبی در کنگره که همه آنها متعلق به جناح لیبرال حزب هستند، به شدت فعال شده اند تا از فرصت داشتن اکثریت مطلق در کنگره بهره ببرند. آنها می دانند که اکثریت مطلق و ناتوان جمهوری خواهان در سنای آمریکا برای توسل به ساز و کار قانونی جهت ممانعت از تصویب قوانین یعنی رویه «فیلی باستر»<sup>۱۲</sup>، تنها تا سال ۲۰۱۰ دوام خواهد آورد. اصولاً در انتخابات میان دوره ای، حزب رییس جمهور تعدادی کرسی در سنا و مجلس نمایندگان از دست می دهد و حزب رقیب به پیروزیهایی دست می یابد.<sup>۱۳</sup> اما آنچه امروزه

\* Fillibuster



برای همگان محرز شده، این است که با توجه به سیاست‌های به شدت جناحی و حزبی دموکرات‌ها و باراک اوباما، در بین اکثریت مردم آمریکا خشم فراوانی نسبت به حزب دموکرات به وجود آمده است. نه تنها این احتمال وجود دارد که براساس الگوهای تاریخی تعدادی از سناتورها و نمایندگان دموکرات‌ها در انتخابات میان دوره‌ای سال ۲۰۱۰ شکست بخورند، بلکه این احتمال نیز شدت یافته است که دموکرات‌ها ۴۰ نماینده خود را در مجلس نمایندگان از دست بدهند و اکثریت و کنترل مجلس به دست جمهوری خواهان بیفتد و وقایع سال ۱۹۹۴ تکرار شود.<sup>۱۴</sup>

۳۵

اما آنچه بیش از هر سیاست دیگری فضای روانی داخلی آمریکا را متأثر ساخته است، تلاش باراک اوباما و رهبران حزب در کنگره برای تصویب بیمه درمان همگانی است. بیش از ۳۰ میلیون نفر در آمریکا به دلایل فردی، ساختاری، اجتماعی، فرهنگی و مهم‌تر از همه مالی فاقد بیمه هستند و تنها در صورتی در بیمارستان پذیرفته می‌شوند که در شرایط اضطراری قرار داشته باشند. دولت باراک اوباما از همان آغاز اعلام کرد که شاه بیت سیاست‌های کاخ سفید تصویب بیمه درمان همگانی است. این سیاستی بوده است که لیبرال‌ها از همان زمان فرانکلین روزولت در صدد تحقق آن بوده‌اند. زمانی که باراک اوباما در طول مبارزات انتخاباتی اعلام کرد که می‌خواهد در تاریخ آمریکا از او به عنوان یک رهبر دگرگون‌کننده یاد شود، توجه به تصویب بیمه درمان همگانی بود.

البته در دولت بیل کلینتون نیز در سال ۱۹۹۳ طرح‌هایی به هدایت هیلاری کلینتون در کاخ سفید تهیه و برای تصویب به کنگره فرستاده شد، ولی هرگز فرصتی فراهم نشد تا این طرح‌های مطرح شده در رابطه با بیمه درمان همگانی به بحث و رای گذاشته شوند. بیمه درمان همگانی طرحی تازه نیست؛ چرا که فرانکلین روزولت و دولت هاری ترومن نیز آن را در دستور کار خود داشتند. در طول سال‌های پس از جنگ دوم لیبرال‌ها صحبت‌های زیادی درباره آن کردند، اما تا زمان بیل کلینتون در عمل، اقدامی برای تصویب آن صورت نگرفته بود. شکست بیل کلینتون در تصویب آن یکی از دلایل اصلی پیروزی جمهوری خواهان در تصاحب اکثریت مجلس نمایندگان پس از ۵۰ سال بود. از ۱۹۹۴ به پس قریب به اتفاق رهبران سیاسی در دو سوی گسل سیاسی اعلام کرده بودند که نرخ بیمه باید تعدیل شود تا بتوان برای همگان

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

بیمه تهیه کرد و طرحهایی نیز ارایه شد. لیبرال‌ها معتقد به نقش تعیین‌کننده دولت بودند، در حالی که محافظه‌کاران معتقد بودند که از طریق ساز و کارهای مالیاتی و بازار آزاد می‌توان شرایطی را فراهم کرد تا تمامی مردم آمریکا از بیمه درمانی برخوردار شوند. طرح اولیه که لیبرال‌های کنگره با تأیید رییس‌جمهور پیشنهاد کردند، این بود که دولت مسئولیت بیمه درمانی را بر عهده بگیرد و مخارج آن را تقبل کند. پزشکان هزینه‌های ویزیت و معالجه را در دولت دریافت و بیمارستانها نیز به طور مستقیم به دولت فدرال مراجعه کنند. در واقع، دولت به عنوان کارفرما به ایفای نقش در قبال مردم پردازد. این بدان معناست که یک ششم تولید ناخالص آمریکا که در رابطه با صنعت بهداشت و درمان مردم است، در اختیار حکومت قرار گیرد که این در تعارض کامل با ارزشهای اقتصادی حاکم بر آمریکا از زمان آغاز شکل‌گیری این کشور است. لیبرالیسم اروپایی اقدام در این زمینه را وظیفه دولت می‌داند؛ چرا که این یکی از سببهای دولت رفاه است. اما ارزشهای لیبرال کلاسیک حاکم بر آمریکا به لحاظ خصلت لاکمی خود در تعارض با این نگرش است. نانسی پلوسی، رییس مجلس نمایندگان که یکی از لیبرال‌ترین اعضای کنگره آمریکا از ایالت کالیفرنیا است، نیروی اصلی در پیشبرد این طرح در مجلس نمایندگان بوده است. همچنان که هاری رید رییس سنای آمریکا به عنوان یکی از حامیان سرسخت طرح بیمه همگانی نقش مشابهی را در سنای آمریکا دنبال کرده است.

میانه‌روهای حزب دموکرات اعتقاد دارند که اگر چه برقراری بیمه همگانی ضرورت دارد، اما دولت نباید به عنوان تنها ارایه‌دهنده بیمه اقدام کند و فقط مسئولیت پرداخت بیمه کسانی را به عهده بگیرد که خود از نظر مالی توان این کار را ندارند. در تابستان سال ۲۰۰۹ که اعضای کنگره در طول تعطیلات در حوزه‌های انتخاباتی و ایالات به تبلیغات و جلسات گفت و گو مشغول بودند، با مخالفت وسیع مردم با طرح بیمه درمان همگانی مواجه شدند. میانه‌روهای حزب دموکرات که مرسوم به «سگهای زرد»<sup>\*</sup> هستند، متوجه شدند که در صورت رای مثبت برای تصویب این طرح، در انتخابات میان دوره‌ای سال ۲۰۱۰ با شکست روبه‌رو خواهند شد. در گردهمایی‌هایی که در جلسات محلی در حوزه‌های انتخابیه به وسیله اعضای کنگره به ویژه نمایندگان مجلس برگزار شد، به وضوح مشخص بود که مخالفت گسترده‌ای در

\* Yellow Dogs

بین مستقل‌ها و محافظه‌کاران با طرح بیمه درمان همگانی وجود دارد. این واقعیت سبب شده است که معادلات انتخاباتی نقش برجسته‌ای در رابطه با این طرح پیدا کنند. بسیاری از دموکرات‌های میانه‌رو از حوزه‌هایی انتخاب شده‌اند که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ جان کری در آنها باخت و باراک اوباما نیز در سال ۲۰۰۸ در آنها با شکست روبه‌رو شد. این بدان معناست که دموکرات‌ها در انتخابات میان دوره‌ای سال ۲۰۱۰ بسیار آسیب‌پذیر خواهند بود. این احساس خطر امروزه تشدید شده است؛ چرا که درصد محبوبیت باراک اوباما یک روند نزولی در پیش گرفته است. هنگام ورود باراک اوباما به کاخ سفید، ۶۷ درصد مردم آمریکا نگاه مثبتی نسبت به او داشتند. اما به تدریج به دنبال پیگیری سیاست‌هایی که در حیطه داخلی مورد مخالفت بود، این ارزیابی مثبت به شدت کاهش یافت. امروزه محبوبیت او در نظرسنجی‌ها به ۴۹ درصد رسیده است. او بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری در آمریکا در یک سال نخست حکومت خود با کاهش محبوبیت روبه‌رو شده است. از اواخر دهه ۳۰ که موسسه گالوپ به انتشار نظر سنجی درباره محبوبیت رئیس‌جمهور پرداخته است، باراک اوباما بیشترین کاهش محبوبیت را به ثبت رسانده است. البته روسای جمهور دیگر مثل بیل کلینتون و جورج دبلیو بوش به زیر ۴۹ درصد نزول کرده بودند، اما محبوبیت آنان هیچ‌گاه در آغاز زمامداری در حد و اندازه‌های باراک اوباما نبوده است. باراک اوباما در طول یک سال زمامداری خود حدود ۲۸ درصد ریزش محبوبیت داشته است که در طول تاریخ مدون آمریکایی بی‌نظیر است. واقعیت این است که افرادی که خود را مستقل می‌نامند و فاقد دغدغه‌های حزبی هستند، به ارزیابی مجدد از باراک اوباما و تحلیل گفتار و عملکردهای او پرداخته‌اند. در سال ۲۰۰۸ در کوران انتخابات مسیری متفاوت و تصویری متمایز از آمریکای آینده ترسیم و شیوه‌های متفاوت سیاست‌گذاری مطرح شد. لیبرال‌ها با تمام وجود پذیرای این تصویر را شدند که البته قابل انتظار بود، و اما محافظه‌کاران آن را غیرواقعی دانستند. اما آنچه مهم بود درک و نظر مستقل‌ها بود؛ چرا که این گروه سرنوشت انتخابات را تعیین می‌کردند. آنان در فرایند انتخابات به این نتیجه رسیدند که آمریکایی دیگر از نظر کاهش تعارضات حزبی، وجود فرایند چند وجهی سیاست‌گذاری و از همه مهم‌تر تناسب بین دخل و خرج در راه است. این چنین بود که اکثریت قریب به اتفاق مستقل‌ها رای خود را نصیب

کاندیدای ایلی نویزی کردند. لیبرال‌ها پس از چندین دهه حضور در برهوت سیاسی با شور و شوق بسیاری به پای صندوقهای رای رفتند. محافظه‌کاران که در پی چندین سال سیاستهای ناکارآمد کاخ سفید به یاس فلسفی، خستگی حزبی، بحران ارزشی و ورشکستگی روشنفکرانه دچار شده بودند، کمترین حضور را در پای صندوقهای رای به نمایش گذاشتند.

باراک اوباما به دنبال به دست گرفتن اهرمهای قوه مجریه، به پیاده‌سازی طرحها و برنامه‌هایی روی آورد که بر پایه ارزشهای او شکل گرفته بودند و خواست لیبرال‌های حزب بود؛ هر چند که او در طول مبارزات انتخاباتی سخنی از آنها به میان نیاورده بود. البته این انتظار بود که با توجه به حاکمیت مطلق دموکرات‌ها در کنگره و نگاه ارزشی بسیاری از آنها به ویژه در مجلس نمایندگان، دولت باراک اوباما برای راضی نگاه داشتن پایگاه حزبی و لیبرال‌هایی که کنترل اهرمهای قدرت در کنگره و ریاست کمیته‌های اصلی و فرعی را در اختیار دارند، به سوی برقراری قوانینی گام بر می‌دارد که برای سالهای طولانی در دستور کار لیبرال‌ها قرار داشته است. اما آنچه منجر به تشدید گسلهای سیاسی و عمیق‌تر شدن منازعات حزبی و قطبی شدن جامعه گشت، نه تنها محتوای برنامه‌ها، بلکه شیوه‌ای است که کاخ سفید به زعامت رم امانول، مجلس به رهبری نانسی پلوسی و سنا به هدایت هاری رید در تصویب و نهایی نمودن این سیاست دنبال نموده‌اند. دموکرات‌ها در کنگره و رییس‌جمهور در کاخ سفید نشان داده‌اند که در صورتی که مخالفان حزبی در بین جمهوری خواهان یا میانه‌روهای حزب دموکرات هم گام با آنها عمل نکنند، ضرورت و دلیلی برای مصالحه نخواهند دید. چالش‌گران و مخالفان یا باید نظرات مطرح شده را بپذیرند، و یا اینکه به طور کامل از فرایند سیاست‌گذاری و تدوین برنامه‌ها کنار گذاشته خواهند شد. نانسی پلوسی مخالفان سیاستهای کاخ سفید به ویژه در رابطه با بیمه درمان همگانی را کسانی دانست که «صلیب شکسته» حمل می‌کنند و کسانی را که در جلسات برگزار شده در طول تابستان به وسیله نمایندگان در حوزه‌های انتخابیه به اظهار نظر مخالفت پرداخته بودند، به «چمن مصنوعی» مخالفان بی‌آنکه بدانند پول گرفته و تحریک و سازمان دهی شده بودند و خودشان آگاهی به موضوع نداشته‌اند، تشبیه کرد؛ هاری رید، رییس سنا، مخالفان سیاسی باراک اوباما را «فروشنندگان ترس و نگرانی» نامید. بسیاری دیگر از لیبرال‌ها، بحث و جدل و

پرسشهای مطرح شده به وسیله مردم و رسانه‌ها را «غیرآمریکایی» خواندند. کاخ سفید براساس راهبردهای دیوید اکسلورد که مسئول تیم انتخاباتی در زمان انتخابات و در حال حاضر مشاور ارشد کاخ سفید است، تمامی مخالفتها را نادیده انگاشته و هرگونه تلاش برای بحث و مباحثه را به اشکال گوناگون به چالش گرفته است و تلاش کرده است تا هرگونه مخالفت نظری و ارزشی را در نطفه خفه کند.

باراک اوباما با قول تغییر ماهیت و فرایند سیاست در واشینگتن به صحنه آمد و اعلام کرد که هدف غایی او این است که همچون رونالد ریگان در صفحات تاریخ آمریکا از او به عنوان یک رئیس جمهور دگرگون کننده یاد شود. اما در مدت کوتاهی موفق گشته است که بخش وسیعی از سرمایه سیاسی - ارزشی و اعتماد ایده آلیستی را که در بین مردم به وجود آورده بوده، از دست بدهد و به یک سیاستمدار معمولی و متداول تبدیل شود. آنچه پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری را برای باراک اوباما ممکن ساخت، این بود که او به گونه‌ای رفتار کرد که همگان با تصور ظهور یک دولتمرد در حد و اندازه‌های واشینگتن، جکسون، لینکلن، روزولت و ریگان، و بدون توجه به عملکرد او در سنای ایلی نویز و سنای آمریکا به او رای دادند. اما باراک اوباما به جهت فشارهای حزبی، پایگاه حزبی و میل و نیت شخصی، در جهت پیاده‌سازی سیاست بسته محرک اقتصادی، سقف خرید و فروش و بیمه درمان همگانی شرایطی را رقم زده است که بعید به نظر می‌رسد به جایگاه مورد نظر خود نایل گردد. او در چارچوبی به سیاست‌گذاری پرداخته و فرایندی را در پیش گرفته است که خود به معنای عدم وجود تفاوت بین او و بسیاری دیگر از سیاستمداران در طول تاریخ کشور است. همچون بیل کلینتون که با اینکه توانست به توازن بودجه‌ای دست یابد، ولی به خاطر مشکلات جانبی در تاریخ آمریکا بیش از یک زیر نویس نخواهد بود.

باراک اوباما به دنبال آن است که به عنوان یک رهبر دگرگون کننده از او یاد شود، اما به لحاظ فقدان تجربه، نگاه به شدت ایدئولوژیک به موضوعات، ناتوانی در تغییر جهت از مرحله مبارزات انتخاباتی به حکومت‌داری، واگذاری طراحی و سیاست‌گذاری به رهبران ارشد حزبی در کنگره، ناتوانی در بده و بستان با مخالفان سیاسی و جلب اعتماد میانه‌روهای حزبی، ناتوانی از تحقق این هدف خواهد بود. فرایند تصویب بیمه درمان همگانی به خوبی

نشان گر این واقعیت است. به استثنای یک نفر، هیچ یک از جمهوری خواهان در مجلس نمایندگان به تصویب این لایحه رای ندادند، و تمامی ۴۰ جمهوری خواه و به این لایحه که به تصویب یکپارچه دموکرات ها و دو عنصر دموکرات اما اسماً مستقل رسید، رای منفی دادند. تمامی مخالفت‌های گروه‌های سیاسی در کنگره و مخالفت وسیع مردم با این طرح هیچ گونه مانعی بر سر راه تصویب اولیه آن در کنگره نشده است. تنها ۳۷ درصد مردم آمریکا طرح بیمه درمان همگانی را مطلوب یافته اند و آن را تایید می کنند، در حالی که بیش از ۵۳ درصد مردم آن را غیر قابل قبول می دانند.

عملکرد یک جانبه و به شدت جناحی باراک اوباما و حزب دموکرات سبب شده است که مستقل ها از حزب دموکرات روی برگردانند و رای خود را برای جمهوری خواهان هزینه کنند. انتخابات در دو ایالت نیوجرسی و ویرجینیا این تغییر جهت سیاسی و پیامدهای آن را به طور وضوح مشخص کرد. در نیوجرسی که یکی از آبی ترین ایالات در شمال آمریکا است و در ایالت ویرجینیا که در یک دهه اخیر به شدت به سوی دموکرات ها گرایش نشان داده است، انتخابات فرمانداری که در نوامبر سال ۲۰۰۹ برگزار شد، تفکر و روحیه حاکم بر آمریکا را به نمایش گذاشت که به روشنی در جهت مخالف نیات کاخ سفید حرکت می کند. کاندیداهای حزب جمهوری خواه در هر دو ایالت به واسطه هجوم رای دهندگان مستقل به سوی آنها به پیروزی قاطع و تعیین کننده دست یافتند و حضور مداوم باراک اوباما در نیوجرسی و حمایت وسیع او از کاندیدای حزب نیز کمکی به جلوگیری از شکست نکرد. اسطوره اکثریت دائمی دموکرات ها در کمتر از یک سال پس از انتخاب نخستین سیاه پوست به زباله دانی پرتاب شد. در کنار ناامید شدن مستقل ها، محافظه کاران که به دنبال هشت سال حضور فرماندار سابق تگزاس در کاخ سفید به طور کامل به انزوای انتخاباتی، یاس فلسفی و فقدان انرژی و شور و شوق دچار شده بودند، در صحنه فعال شدند و فضای تنفسی گسترده ای برای خود یافتند که البته نتایج انتخابات فرمانداری در نیوجرسی و ویرجینیا می تواند موبد آن باشد.

پس از اینکه دموکرات ها برنده انتخابات ریاست جمهوری شدند، بسیاری معتقد بودند که محافظه کاران دچار مرگ سیاسی شده اند و حزب جمهوری خواه به یک حزب کاملاً منطقه ای یعنی جنوبی و سفید پوست تبدیل شده است. اما سیاستهای کاخ سفید و عملکرد

کنگره، حیاتی دوباره و غیر قابل انتظار برای حزب جمهوری خواه پدید آورده است. مردم آمریکا امروزه شرایط اقتصادی و روانی سختی را تجربه می کنند. بسیاری از آنها اعتقاد دارند که کشور روی یک ریل اشتباه حرکت می کند و اکثریت آنها نسبت به آینده بدبین هستند. کاهش محبوبیت رییس جمهور به زیر ۵۰ درصد خود نشانگر شرایط خاص کشور است. مستقل ها که به خاطر نگرانی در رابطه با کسری بودجه و مخارج سرسام آور دولت در دوران جمهوری خواهان، به باراک اوباما روی آورده بودند، با مشاهده نرخ بیکاری بالای ۱۰ درصد که در طول ۲۵ سال اخیر بی سابقه بوده است و کسری بی سابقه ۱٫۴ تریلیون دلاری بودجه، به آینده کشور خود بسیار بدگمان هستند. محافظه کاران که می دانند دولت برای تأمین هزینه های بیمه درمان همگانی گریزی جز افزایش مالیاتها ندارد، به شکل گسترده ای به سوی جنبش مخالف مالیاتها یعنی Tea Party روی آورده اند و انرژی لازم را به آن اعطا می کنند. دولت باراک اوباما شرایطی فراهم آورده است که یک ائتلاف گسترده از مخالفان در حال شکل گیری است و یک حرکت وسیع به سوی راست طیف سیاسی، شکل گرفته است؛ موردی که در زمان انتخاب باراک اوباما کمتر کسی آن را پیش بینی می کرد. امروزه آمریکا با بیکاری ۱۰ درصد مواجه است که در تعارض کامل با استدلال تیم اقتصادی در زمان ارایه بسته محرک اقتصادی است. کشور با کسری بودجه بی سابقه ۱٫۴ تریلیون دلاری روبه رو است که برای بودجه فدرال که بیش از ۳٫۵ تریلیون دلار است، خطرناک جلوه می کند. برای نخستین بار در طول تاریخ آمریکا کسری بودجه به رقمی بالاتر از ۶ درصد تولید ناخالص ملی رسیده است. دولت در حال پیاده سازی سیاستهای است که سرمایه لازم برای آن را در اختیار ندارد و به همین روی با فروش اوراق قرضه به کشورهای خارجی درآمد مورد نیاز را تأمین می کند. وابستگی مالی آمریکا به کشورهای خارجی در حال افزایش است. دو کشور چین و ژاپن هر یک نزدیک به ۸۰۰ میلیارد دلار اوراق خزانه داری آمریکا را در اختیار دارند و عملاً به «خودپرداز» آمریکا تبدیل شده اند که از نظر بسیاری به معنای سقوط سمبلهای اقتصادی آمریکا و کاهش سطح زندگی مردم می باشد. رکود اقتصادی که از سال ۲۰۰۷ شروع شد، باعث شده است که ثروت آمریکا به میزان ۱۳ تریلیون دلار کاهش یابد. کسری بودجه کنونی سه برابر میزان آن در سال ۲۰۰۸ است، در حالی که در اوج خود در دوران رونالد ریگان فقط

در یک سال خاص به ۶ درصد تولید ناخالص رسیده بود و همیشه پایین تر از این میزان بوده است. بزرگ ترین ناامیدی مردم این است که چرا باراک اوباما نتوانست از ارتقای روانی کشور پس از انتخابات ۲۰۰۸ بهره گیرد و دوران پساجانبداری سیاسی و حرکت به سوی مرکز طیف سیاسی را شکل دهد.

باراک اوباما برخلاف انتظار به یک رهبر معمولی و متداول تبدیل شده است و این برای کشوری که نیاز مبرم به یک رهبر مقتدر و فرماندهی برای مبارزه با مشکلات عدیده مردم دارد، به شدت خطرناک است. آمریکا به جهت ناکارآمدی اقتصادی و سیاسی مواجه با این واقعیت شده است که باید درآمدهای مالیاتی را به شدت کاهش دهد. برای تأمین سرمایه ضروری برای پرداخت هزینه برنامه های اعلام شده دولت باراک اوباما بیش از هر دولت دیگری در تاریخ آمریکا به استقراض از کشورهای خارجی پرداخته است. این باعث وابستگی مالی فراوان آمریکا به کشورهای شرق آسیا شده است. کشور چین تا آخر سال ۲۰۰۸ به میزان ۷۹۷ میلیارد دلار اوراق قرضه خزانه داری آمریکا و دولت ژاپن میزان ۷۳ میلیارد از این اوراق را در اختیار داشتند. چهار کشور شرق آسیا یعنی ژاپن، چین، سنگاپور و کره جنوبی حدود ۴۷ درصد قروض خارجی آمریکا را در اختیار دارند. روحیه ملی در آمریکا در یکی از پایین ترین سطوح خود قرار دارد و افکار عمومی یکی از نازل ترین نظرات را در مقایسه با دیگر روسای جمهور، رییس جمهور به صحنه آورده است. پیامد عملی این مخالفتها خود را در انتخابات نیوجرسی و ویرجینیا نشان داد. کرزاین\* فرماندار دموکرات یکی از «آبی ترین» ایالات در شمال آمریکا که جغرافیای طبیعی دموکرات ها محسوب می شود، با اینکه به نسبت ۱۰ به یک رقیب جمهوری خواه خود خرج تبلیغاتی نمود، در انتخابات فرمانداری در ماه نوامبر ۲۰۰۸ تن به شکست داد. ایالت ویرجینیا که در هفت سال اخیر در تمام سطوح فدرال و ایالتی به انتخاب دموکرات ها روی آورده بود و برای نخستین بار پس از سال ۱۹۶۴ در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۸ به یک دموکرات رأی داده بود، به طور کامل به سوی راست طیف سیاسی گرایش یافت و مک دونل\*\* محافظه کار را به عنوان فرماندار

\* Corzine

\*\* McDonnell



انتخاب کرد. او با ۱۷ درصد تفاوت آرا بر حریف دموکرات خود غلبه کرد. دلیل پیروزی جمهوری خواهان این بود که رای دهندگان مستقل به طور گسترده به کاندیداهای جمهوری خواه رای دادند. زنگ خطر برای دموکرات ها آن نیست که جمهوری خواهان علیه آنها هستند بلکه گسترش وسیع نارضایتی در بین مستقل ها و از بین رفتن شور و شوق در بین دموکرات ها به خاطر شرایط نامناسب کشور و تداوم سیاستهای حزبی و جناحی گذشته زنگ خطر جدی است. اگر روحیه کنونی که مبتنی بر یاس و ناامیدی است در کشور تداوم یابد، باراک اوباما در ادامه دوران ریاست جمهوری خود با کسری شدید مشروعیت و در نتیجه ناتوانی در اداره کشور روبه رو خواهد شد. موردی در ۲۰ ژانویه سال ۲۰۰۹ که کمتر کسی جسارت صحبت از آن را داشت.

### سخن پایانی

اهمیت تاریخی انتخابات سال ۲۰۰۸ ریاست جمهوری برای همیشه در تاریخ کشور آمریکا چالش ناپذیر باقی خواهد ماند. در سایه این انتخابات سه اسطوره هم شکل گرفت که در شرایط دیگر به هیچ روی امکانی برای حیات یافتن آنها وجود نداشت. در بطن شرایط نامساعد اقتصادی در صحنه داخلی و شرایط نامساعد نظامی در صحنه بین المللی، پر واضح بود که جامعه از نظر روانی استعداد فزاینده ای برای حیات بخشیدن به این اسطوره ها از خود نشان دهد. باراک اوباما اعلام کرد که آمریکا در دوران او عصر «پساجانبداری سیاسی» (Post Partisan Politics) را تجربه خواهد کرد. همچنین ابراز کرد که در دوران باراک اوباما شاهد سیاست گذاری و خط مشی سازی از مرکز طیف سیاسی خواهیم بود و میانه روی اصل حاکم در واشینگتن خواهد بود. براساس این گفته بود که اسطوره «حاکمیت میانه طیف سیاسی» در حیات اجتماعی آمریکا فرصت تجلی یافت. سومین اسطوره که با توجه به پیروزیهای انتخاباتی باراک اوباما در مراحل اولیه و نهایی شکل گرفت، اسطوره «اکثریت دائمی دموکرات» بود. اما هر سه این اسطوره ها در کمتر از یک سال فرو ریختند و واقعیات خود را بر ایده آلهای فاقد مبنای تئوریک تحمیل کردند. تلاش برای تصویب سه سیاست کلیدی نقش اساسی در فروریزی اسطوره ها و شکل گیری فضای ملتهب روانی جامعه بازی

کرد. تصویب قانون بسته محرک اقتصادی به میزان ۷۸۷ میلیارد دلار که نخستین اقدام دولت بود، شوک اولیه را وارد آورد. تصویب لایحه سقف خرید و فروش به وسیله مجلس نمایندگان برای کاهش گازهای گلخانه‌ای جهت ایجاد شغل‌های سبز زنگ خطر دیگری برای مستقل‌ها و جمهوری خواهان بود. اما مهم‌ترین سیاست و خط‌مشی که تشنج و تفرقه را به اوج رساند همانا تصویب لایحه بیمه درمان همگانی با وجود مخالفت وسیع در جامعه بوده است. باراک اوباما در حال ایجاد آمریکایی است که به شدت جناحی و حزبی به مسایل دارد و به دلیل خط‌مشی‌های او و شکاف عظیمی در جامعه در حال شکل‌گیری است. آنچه تاکنون به وقوع پیوسته و شیوه پیاده‌سازی سیاستها، برای کمتر کسی قابل انتظار بود. □



پاورقیہا:

1. John F. Bibby, Brian F. Schaffner, *Politics, Parties and Elections in America*, 6th ed, Boston, MA: Thomson Wadsworth, 2008.
2. Regina Dougherty et al, *American at the Polls*, Conn: Roper Center for Public Opinion Research, 1996.
3. Samuel H. Hopkin, *The Reasoning Voter*, Chicago: Chicago University Press, 1991.
4. David Dulio and Candica Nelson, *Vital Signs*, Washington D.C: Brookings Institution Press, 2005.
5. Luis Hartz, *The Liberal Tradition in America*, New York: Harcourt/Brace, 1955.
6. James E. Campbell, *The American Campaigns: U.S. Presidential Campagings and the National Vote*, College Station, Texas: Texas University Press, 2000.
7. Theda Skopol and Morris P. Fiorina, eds, *Civic Engagement in American Democracy*, Washington: Brookings Institution, 1999.
8. Michael R. Alvarez, *Information and Elections*, Annarbor: Univesity of Michigan Press, 1966.
9. Alan brinkley and Davis Dyer, eds, *The American Presidency*, New York: Houghton Mifflin Company, 2004.
10. Moris P. Fiorina, Samuel J. Abrams and James C. Pope, *Culture War? The Myth of Polarized America*, New York: Longman, 2006.
11. Stephen Ricahrds Graubard, *Command of Office*, New York: Basic Books, 2004.
12. Lawrence C. Dodd and Bruce I. Oppenheimer, eds, *Congress Reconsidered*, 3rd ed, Washington: Congressional Quarterly Press, 1985.
13. Gary C. Jacobson, *Politics of Congressional Elections*, New York: Longman, 2008.
14. David W. Brady, John F. Cogan and Douglas Rivers, *How the Republican Captured The House: an Assessment of the 1996 Midterm Elections*, CA: Stanford University, 1996.

